

جلوه‌هایی از استعاذه انبیاء از منظر قرآن کریم*

اعظم پرچم**

فایضه علی عسگری***

چکیده

انسان همواره در زندگی با مشکلات، اضطراب‌ها و وسوسه‌هایی مواجه می‌شود که به تشویش و ناامیدی او می‌انجامد، از این رو نیاز به هدایت الهی دارد. قرآن تنها مرجع هدایت بشر، او را به رفتار انبیاء الهی که متخلق به اخلاق الهی و نمونه انسان کامل‌اند، ارجاع می‌دهد که چگونه باورهای خداجویانه بشر مانند «استعاذه» در شرایط سخت، در به دست آوردن آرامش او موثراند. این نوشتار به سؤالاتی پاسخ می‌دهد، نظیر: استعاذه انبیاء در شرایط مختلف چگونه بوده است؟ آیا استعاذه انبیاء فقط در جهت پیشبرد اهداف مطلوب دنیوی و پیروزی آن‌ها بوده؟ در مواردی که انبیاء با ناکامی‌هایی در زندگی دنیوی رو به رو می‌شدند، استعاذه برای آن‌ها چه دستاوردی داشته است؟ به همین منظور پژوهش حاضر برای پاسخ به این سؤالات به سیاق و بافت‌های مختلف آیات توجه کرده و آن‌ها را مورد بررسی قرار داده است. از جمله رهیافت‌هایی که به آن دست یافته عبارت است از اینکه انسان بر اساس الگوی رفتاری انبیاء می‌آموزد که استعاذه در همه شرایط چه سخت و چه آسان باید صورت گیرد و دستاورد آن در همه‌ی شرایط، خواه به نتیجه مطلوب برسد و خواه به شکست و ناکامی‌های دنیوی بینجامد؛ نتیجه‌ی آن تخلق به اخلاق الهی، آرامش شخص، پرهیز از خشونت و تعادل در رفتار فردی و اجتماعی است.

کلید واژه‌ها: استعاذه، خدا، انبیاء، انسان، شرور.

*- تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۰۶ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۲/۲۰

azamparcham@gmail.com

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان

Fa.aliasgari@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان

(۱) مقدمه

انسان در جریان زندگی، با عوامل اضطراب‌آور زیادی در زمینه‌های مختلف خانوادگی، تحصیلی و شغلی مواجهه است و گهگاه حوادث ضربه زننده و غیر منتظره می‌تواند تأثیر عمیقی در به هم زدن تعادل روحی او داشته باشد و روابط و سلامت انسان را به خطر اندازد. از سوی دیگر رسانه‌های جمعی، شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ها، انسان را با تهاجم شدید فرهنگی دینی مواجهه ساخته و بنیان‌های معنویت او را به خطر انداخته‌اند. انسان در شرایط سخت و بحرانی با از دست دادن باورهای معنوی خود، به خلاء و یوچی درونی می‌رسد و این حالت به احساس بی‌پناهی، تشویش و ناامیدی منتهی می‌شود. از جمله باورهای معنوی انسان «استعاذه» است. حال این سوالات مطرح می‌شود: آیا انسان تنها باید در شرایط بحرانی و سخت زندگی به درگاه خدا استعاذه بجوید؟ یا در شرایط سهل و آسان هم می‌تواند به خدا پناه ببرد؟ آیا استعاذه همواره منجر به پیروزی می‌شود یا در مواردی هم به شکست می‌انجامد؟ پس استعاذه‌ی چه منفعتی دارد؟

قرآن در مورد انسان فرموده است: «

و از

میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می‌پرستد. پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد، و چون بلائی بدو رسد روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار.» (حج/۱۱) (فولادوند، ۱۴۱۸ق: ۳۳۳) انسان در صورتی که شرایط به نفع او باشد به وسیله ذکر الهی و استعاذه از خداوند استعانت می‌جوید، اما زمانی که به نتیجه مطلوب خود دست نیابد، خدا را کنار گذاشته و بر اساس خلق و خوی فردی همچون: خشونت، شکستن

حریم دیگران و ... رفتار می‌کند و از هر راهی که بتواند به نفع خود از دیگران انتقام بگیرد، پیش می‌رود. یعنی هدف وسیله را توجیه می‌کند.

از این رو لازم است در جامعه کنونی به آیات قرآن و رفتار انبیاء به عنوان برترین الگوهای بشری توجه شود. بررسی آیات قرآن، سبب می‌شود انسان به این نکته پی ببرد که انبیاء مصداق بارز انسان کامل و متخلق به اخلاق الهی‌اند و همواره در طول عمر خود با استعاده به خدا پیش رفته و به واسطه‌ی ایمان راسخ و توکل به خدا در مواجهه با شرایط مختلف و پیش آمد مسائل متعدد، آرامش قلبی خود را حفظ نموده؛ چه نتیجه کار بر وفق مراد آن‌ها باشد یا نباشد در هر صورت در برابر اراده‌ی الهی تسلیم بودند.

در رابطه با موضوع استعاده آثاری چند، به رشته‌ی تحریر در آمده است، که در اینجا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود: کتاب «استعاده» تألیف مرحوم دستغیب، مقاله‌ی «حقیقت استعاده» نوشته‌ی محمدرضا اظه‌ری که به گفته نویسنده به ذکر لطائفی از استعاده پرداخته است، مدخل «استعاده» در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی به قلم احمد بادکوبه‌ه‌زاوره که نویسنده پس از بیان استعاده در لغت و اصطلاح، از فرهنگ استعاده در میان عرب جاهلی و سپس استعمال آن در قرآن گزارشی ارائه نموده و به طور خاص به رابطه استعاده و قرائت پرداخته است.

با پژوهش در آیات قرآن این رهیافت روشن می‌شود، استعاده امری ضروری است که انسان در صورت عدم استفاده از آن، به پوچی و ناامیدی می‌رسد اما در صورت استفاده از آن، در همه‌ی شرایط به آرامش رسیده و در جهت تخلق به اخلاق الهی گام برداشته است. پاسخ به سوالات مطرح شده در موضوع استعاده در

نوشتار حاضر، در آثار مذکور نیامده و این منابع به «استعاذه» در شرایط مطلوب یا نامطلوب دنیوی پرداخته‌اند و این نکته‌ای است که در آثار دیگران دیده نمی‌شود. این نوشتار، ابتدا به بافت بیرونی آیات نظیر: فضای نزول، مخاطب‌شناسی و بافت ذهنی افراد توجه کرده و سپس به کمک بافت درون متنی آیات نظیر: بحث‌های لغوی، سیاق کلمات و سیاق آیات، استعاذه انبیاء را در ده آیه مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

۲) مفهوم لغوی استعاذه و گستره‌ی استعمال آن در قرآن

واژه پژوهان واژه‌ی «استعاذه» را از ریشه «عوذ» به معنای پناه بردن به غیر، پیوسته شدن به او و التجاء دانسته‌اند. (رک ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۴۹۸/۳؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۸۳/۴، راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۹۴؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ۳۱۴/۸؛ قرشی، ۱۳۷۱ش: ۶۸/۵، ابن درید، ۱۹۸۸ق: ۶۹۸/۲، مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴ق: ۳۸۰/۵) از مشتقات ریشه «عوذ» به دو واژه‌ی «عُوذَة» و «عَائِدَة» اشاره کرده‌اند: «عُوذَة» یعنی افسون و چیزی که به آن پناه می‌برند و از این معنی تمیمه و رقیه (دعای باز و بند کودکان) را «عُوذَة» گفته‌اند و «عَائِدَة» به معنای هر مادری که طفلی به دنیا می‌آورد، عرب‌ها تا هفت روز او را «عَائِدَة» می‌نامیدند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱۸۴/۴؛ راغب، ۱۴۱۲ق: ۵۹۵؛ ابن سیده، ۱۴۲۱ق: ۳۳۵/۲، ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۵۰۰/۳، مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴/۳۸۰: ۵) برخی از لغت پژوهان به هنگام توضیح ریشه‌ی «عوذ» در شکل‌های مختلف از مضاف‌الیه «الله» و «رب» استفاده کرده‌اند مانند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ»، «مَعَاذَ اللَّهِ»، «عَاذَ فُلَانٍ بِرَبِّهِ» و برخی «عَاذَ وَ تَعُوذُ وَ اسْتَعَاذَ» را به یک معنا دانسته‌اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۲۲۹/۲؛ ازهری، ۱۴۲۱ق: ۹۳/۳، فیومی،

۱۴۱۴ق:۴۳۷، طریحی، ۱۳۷۵ ش:۱۸۳/۳) از میان آن‌ها تنها مرحوم مصطفوی به تفاوت معنایی میان «أعوذ» و «استعاذه» پرداخته و معتقد است: صیغه «أعوذ» بر اظهار پناه بردن حقیقی نفس انسان به صورت دائم و مستمر از اموری که انتظار می‌رود در آینده به وقوع بپیوندد مانند: شرمخلاق و وسوسه و حضور شیاطین دلالت دارد، اما «استعاذه» بر درخواست پناهندگی انسان و محقق شدن آن به یاری و عنایت خداوند دلالت دارد و به امور حاضر در زمان حال تعلق می‌گیرد و خداوند متعال قادر بر محقق ساختن آن است. مانند: پناه بردن به خدا به هنگام قرائت قرآن. (مصطفوی، ۱۴۳۰ق:۳۱۶/۸)

در قرآن مجید، ۱۷ بار مشتقات «عوذ» به کار رفته است. صورت‌های ثلاثی مجرد آن بیشتر از همه «عُذت، أعوذ، یعودون، معاذ» و در ثلاثی مزید یک بار صورتی از باب افعال «أعیدها» و چهار بار از باب استفعال «استعاذه» و در صیغه امر «استعذ» به کار رفته است.

استعاذه در فرهنگ اسلامی به ویژه در قرآن، دعایی است که به وسیله آن انسان برای دفع شرور، خود را در پناه خدا قرار می‌دهد. عرب پیش از اسلام نیز برای رهایی از شرور، تعویذهای گوناگون از جمله: رُقیه، نُشره، نَفَره، تمیمه و ... به کار می‌بردند، یا از ساحران و کاهنان که مدعی رابطه با موجودات غیبی (جن و شیطان) و دانستن رازهای نهفته بودند، یاری می‌خواستند و با واسطه‌ی آنان به آن موجودات توسل می‌جستند! قرآن با نزول نخستین سوره‌های مکی مانند ناس و فلق به تبیین استعاذه‌ی حقیقی پرداخت و بر خلاف تفکر جاهلی که تسلیم‌پذیری در برابر نیروهای شیطانی را رواج می‌داد، استعاذه را تنها پناه بردن به خدا از هر بدی و وسوسه‌ی شیطانی دانست. (بادکوبه هزاوه، ۱۳۷۷ ش:۱۹۵/۸)

انبیاء نیز در مسیر دعوت به سوی توحید، فرهنگ استعاده را داشته‌اند. آنان شیوه‌ی زندگی خود را بر این نهاده‌اند که همیشه محتاج رحمت الهی بوده‌اند و به رب و مالکی نیاز داشتند که به او پناه برند و به ذکر او پردازند، به همین دلیل همواره به یاد خدا بوده‌اند و از آن جهت به خدا پناه می‌بردند که لحظه‌ای آنان را به حال خود وانگذارد؛ چنان که در بزنگاه خطر، هیچ پناهی را ایمن‌تر از آغوش خدا نیافتند در مواقع سخت زندگی به خدا پناه بردند و خدا هم آن‌ها را اجابت نموده است. در اینجا نمونه‌هایی از استعاده‌ی انبیاء در موقعیت‌های مختلف را بررسی خواهیم کرد:

۳) نمونه‌هایی از استعاده‌ی انبیاء (صلوات الله علیهم) در قرآن

انبیاء به عنوان برترین الگوهای بشری، روش زندگی را به مردم آموخته‌اند. «

برای شما در [پیروی از] آنان سرمشقی نیکوست [یعنی] برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می‌بندد. و هر کس روی برتابد [بداند که] خدا همان بی‌نیاز ستوده [صفات] است.»^۱ (ممتحنه/۶) در همین راستا قرآن با ظرافت خاص هنری و زبان رسا، مفاهیم غنی و عمیق الهی مکتب پیامبران را برای انسان بیان می‌کند. قرآن به انسان می‌آموزد، همان گونه که سخنان پیامبران عمیق است رفتار آن‌ها آنقدر عمیق است که از جزئی‌ترین کار آن‌ها می‌توان راه و رسم زندگی را آموخت چنانچه سیره‌ی پیامبران و روشی که برگزیدگان خدا در عمل و روش برای مقاصد خویش به کار گرفته‌اند می‌تواند الگوی زندگی انسان قرار بگیرد (مطهری، ۱۳۷۵: ۵۲)

۱. در ترجمه‌ی آیات از ترجمه قرآن فولادوند استفاده شده است.

در اینجا چند نمونه از استعاذه‌ی انبیاء در موقعیت‌های مختلف سخت و دشوار، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳-۱) استعاذه حضرت نوح (ع)

حضرت نوح(ع) از انبیایی است که در دوران رسالت طولانی خویش قوم خود را پیوسته به یکتاپرستی دعوت نمود و در این باره از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و تمام لجاجت‌های آنها را به جان خرید تا شاید موحد گردند اما جز گروهی معدود، دعوت توحیدی او را اجابت نکردند! سرانجام زمانی که دیگر هیچ امیدی به ایمان آوردن قوم وجود نداشت به حکم الهی عذاب سختی که برای آنها مقدر شده بود به وقوع پیوست.

۳-۱-۱) استعاذه از پرسش بدون آگاهی

پرسش حضرت نوح(ع) در مورد پرسش پس از جریان غرق شدن او بود و تنها پرسشی بر مبنای ایمان بود چنانکه این مبنا بر اساس «

وعدۀ تو حق، و تو، از همه حکم‌کنندگان برتری» (۴۵/هود) استوار ساخته بود. حضرت نوح (ع) از سویی از کفر و عناد فرزندش اطلاعی نداشت، و از سوی دیگر فرزندش را از اهل خود می‌دانست. «... پروردگارا پسر من از

کسان من است» (۴۵/هود) که خدا آنها را از غرق شدن استثناء کرده بود، «

در آن [کشتی] از هر حیوانی یک

جفت، با کسانت حمل کن» (۴۰/هود) و تنها زن او بود که به تصریح وحی بایستی از غرق شدگان باشد، به همین خاطر ایشان در نصیحت به پرسش برای سوار شدن

به کشتی فرمود: «...» ... «(۴۲/هود) همراه کافرین نباش و نفرمود:

من الکافرین. (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۱۴/۳۰۷-۳۰۵)

اما بلافاصله پاسخی شنید! پاسخی تکان دهنده و روشنگر از یک واقعیت بزرگ

که پیوند مکتبی را ما فوق پیوند نسبی و خویشاوندی قرار می‌داد: «

ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری

ناشایسته است.» (۴۶/هود) پس بر این اساس اهل نوح (ع) صالحانی هستند که پیرو

راه هدایت او باشند. آن‌ها کسانی هستند که زمین را به ارث می‌برند تا اصلاح کنند.

پس نزدیک‌ترین آن‌ها به خدا نزدیک‌ترین آن‌ها به خط رسالت است و دورترین

آن‌ها از خدا دورترین آن‌ها از خط رسالت است. بنابراین قرابت بر اساس آیه

مذکور، بر اساس تقرب نسبی و عاطفی نیست بلکه بر اساس پیوند و ارتباط با

رسالت است. (فضل الله، ۱۴۱۹ ق: ۷۱/۱۲)

بعد از آنکه حضرت نوح(ع) فهمید درخواست او اگر ادامه می‌یافته طبیعتاً منجر

به درخواستی می‌شد که از واقعیت آن خبر نداشت و در نتیجه از جاهلان می‌بود و

نیز به دست آورد که عنایت خدا بین او و هلاکت حایل شده، لذا از در شکرگزاری

به خدا پناه برده و از چنان درخواست خسران آوری طلب مغفرت و رحمت کرد

وگفت: «

گفت: پروردگارا، من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم، و

اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران باشم.» (۴۷/هود) او همین پرسش

را گناه بزرگی دانسته و طلب مغفرت کرد با اینکه یک ترک اولائی بیشتر نبود!

استعاضی حضرت نوح(ع) درباره‌ی پرسش از چیزی که نمی‌دانست، بدین معنا

نیست که هرگز من چیزی را که نمی‌دانم، از شما سؤال نمی‌کنم چون آدمی باید

مجهول خود را از پیامبران و ائمه (ع) بی‌رسد. «...»

پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جويا شوید.» (۴۳/نحل). بلکه مقصود پرسش توقعی است که تقریباً نمی‌از اعتراض یا درخواست ناصواب، آن را همراهی می‌کرد؛ نه سؤال استعلامی و استفهامی یا تقاضایی راجح که استعاذه ندارد. به دیگر سخن، نوح (ع) بی‌درنگ عرض کرد که من باید پیش‌تر از شما اجازه بگیرم که فلان درخواست به مصلحت است و سپس از شما بخواهم و از این پس چنین کاری نخواهم کرد. (جوادی آملی، ۱۳۹۵ش، ۳۸/۳۹۴-۳۹۲)

حضرت نوح (ع) یک بار به جای استفاده از تنبیه و خشونت علیه فرزند نافرمانش به خدا استعاذه نمود. چون خشونت و تنبیه مورد رضایت خدا نیست و این کار باعث خویشتن‌داری آن حضرت شد. بار دیگر از این دست آویز معنوی در جهت تحقق بهره‌ی دنیوی یعنی نجات فرزندش مدد جست گر چه با لفظ سوال و در خواست مطرح شده ولی از نظر مفهومی از خدا کمک خواست و به خدا پناه برد و به همین خاطر بار دیگر به خاطر چنین درخواستی استعاذه نمود و از خدا طلب مغفرت کرد و تسلیم رضای الهی شد.

در حقیقت رابطه‌ی استعاذه‌ی حضرت نوح(ع) بر اساس محور توحید قابل تبیین است که در آن قرابت بر اساس ایمان و عمل صالح تعریف شده است و بر اساس آن هیچ تبعیضی در حق امت جائز نیست هیچ فرقی بین پسر نوح با کافران و غیر صالحین وجود ندارد. پس حضرت نوح(ع) نباید تنها برای پسرش به خاطر قرابت نسبی درخواست نجات و رفع عذاب نماید؛ هر چند او نسبت به کفر و عناد پسرش ناآگاه بود ولی غرق شدن فرزندش، خود دلیل بر عدم استحقاقتش بود و دیگر جای سؤال نبود.

سخن حضرت نوح (ع) کلامی است که صورتش توبه است ولی حقیقتش شکر در برابر نعمت تعلیم و تأدیبی است که خدا به وی ارزانی داشت؛ اما اینکه به صورت توبه تعبیر شده علتش این است که همین شکرگزاری رجوع به خدا و پناه بردن به اوست و لازمه‌ی آن این است که از خدا طلب مغفرت و رحمت کند، یعنی آن عملی که اگر انسان انجام دهد گرفتار لغزش و سپس هلاکت می‌گردد بر آدمی بیوشاند و نیز عنایت و رحمتش شامل حال آدمی گردد. (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۳۵۸/۱۰-۳۵۷؛ طیب، ۱۳۶۹ش: ۶۲/۷-۶۱) عملکرد حضرت نوح(ع) درسی است برای همه‌ی مسلمانان و مخاطبان قرآن زیرا «هر چه آن خسرو کند شیرین بود» و نیز چنین خضوع و فروتنی در پیشگاه خدای سبحان موجب می‌شود که خدا انسان را موفق بدارد و به خود وامگذارد. (همان، ۱۳۶۹ش: ۶۲/۷؛ طبرسی، ۱۳۶۰ش، ۷۱/۱۲)

۲-۳) استعاذه حضرت یوسف(ع)

حضرت یوسف(ع) از همان سنین کودکی مورد عنایت پدرا نه‌ی حضرت یعقوب (ع) قرار گرفته بود. زمانی که او در سنین خردسالی خوابی دید که از جنس رویاهای کودکانه نبود و آن را برای پدرش حضرت یعقوب(ع) بازگو کرد، پدر دانست که یوسف خردسال، نبی و برگزیده‌ی الهی خواهد شد بنابراین در تربیت الهی و شکوفا کردن فطرت توحیدی فرزندش کوشش نمود و او را به خدا سپرد زیرا یعقوب به حفاظت الهی باور قلبی داشت: «... پس خدا بهترین نگهبان است، و اوست مهربانترین مهربانان.» (یوسف / ۶۴) اما برادران نسبت به تربیت و محبت پدرا نه یعقوب حسادت ورزیدند و نقشه‌ی شوم خود را عملی نمودند و به بهانه‌ی گردش و بازی در صحرا یوسف را به قعر چاه افکندند!

گرچه در ظاهر یوسف در چاه بود اما در حقیقت در پناه خدا بود»

پس وقتی

او را بردند و همدستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند [چنین کردند]. و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان - در حالی که نمی‌دانند - با خبر خواهی کرد.» (۱۵/یوسف) و در این زمان بود که خدا به او وعده داد که تو به جایگاهی خواهی رسید که حتی برادرانت تو را نخواهند شناخت! در راستای تحقق وعده‌ی الهی کاروانیان که از آن محل عبور می‌کردند یوسف خردسال را از چاه بیرون آوردند و عزیز مصر او را خریداری کرد و این آغاز ماجرای پناهندگی یوسف (ع) به خدا بود او از پیامبرانی ست که در دوران زندگی خود «استعاده» را به معنای حقیقی کلمه در شرایط و موقعیت‌های دشوار زندگی به کار برد که در اینجا به دو نمونه‌ی آن اشاره می‌شود:

۳-۲-۱) استعاده در هنگام مرادده زلیخا

یوسف (ع) در شرایط حساس و بحران برانگیز جوانی در معرض درخواست مرادده‌ی غیر مشروع زلیخا قرار گرفت! زلیخا تمام درهای ظاهری و باطنی را بر یوسف (ع) بست «...» «...» (۲۳/یوسف). هم درهای ورودی قصر و هم ابواب عذر و بهانه! زمینه‌ی اهتمام شهوانی یوسف (ع) در کل جهات بشری فراهم بود: جوانی، زیبایی و تنهایی یوسف به اضافه جوانی و زیبایی و تنهایی زلیخا! اما با همه‌ی این‌ها، اهتمام متقابل یوسف (ع) نسبت به زلیخا با وجود کل شرایط شهوانی هرگز محقق نشد این هنگام زلیخا بر سر یوسف فریاد کشید و گفت: «...» ... من برای تو آماده‌ام» (۲۳/یوسف) اما یوسف (ع) ساکت بود همچون سنگی سخت و کوهی بلند و

مستحکم که طوفان‌ها و گردبادها نمی‌توانند آن را حرکت دهند یا به لغزش درآورند و هیچ حس و میلی در یوسف(ع) ایجاد نشد و در برابر سخنان زلیخا به جای اینکه او را تهدید کند یا با ترس از عزیز مصر و یا عذاب الهی او را از این کار برحذر دارد تنها یک جمله به زبان آورد که همین یک جمله کافی بود تا درهای بسته را بر روی او را باز نماید: «

به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند» (یوسف/۲۳) و در این موقعیت حساس یوسف(ع) تنها به خدا پناه برد. (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۱۵/۶۱-۵۹)

نکته‌ی قابل توجه در عبارت حضرت یوسف(ع) این است که ایشان به جای گفتن «أعوذ بالله» یک سره به سراغ پناه دادن خدا رفت و فرمود: «معاذ الله» تا پناهندگی خود را مطرح نکند، خود را ندید! در واقع برای خود ارزشی قائل نشد. (قرائتی، ۱۳۸۳ش: ۶/۵۵) و یوسف(ع) با این جمله هم امتناع خود را از آن عمل اظهار کرد و هم از خدای سبحان درخواست کرد تا او را در پناه خویش گیرد و از انجام کاری که زلیخا می‌خواست محافظت فرماید. (طبرسی، ۱۳۶۰ش: ۱۲/۱۹۰) و هر دو به سوی در شتافتند و زلیخا پیراهن یوسف(ع) را از پشت پاره کرد و در همین هنگام همسر زلیخا را نزدیک در دیدند و زلیخا رو به همسرش کرد و گفت: «کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو

کرده چیست؟ جز اینکه زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود» (۲۵/یوسف)؛ و بر این امر مُصر بود: «... و اگر آنچه را

به او دستور می‌دهم نکند قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید» (۳۲/یوسف) و یوسف(ع) به جرم گناه نکرده، سال‌های رنج و غربت زندان را بر خواسته‌ی نامشروع زلیخا ترجیح داد و پذیرفت: «

؛ پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند» (۳۳/یوسف) و این چنین زلیخا در حق یوسف(ع) ظلم نمود و یوسف(ع) بر خلاف آن که در برابر ظلم به دین ایستادگی می‌ورزد اما در رابطه با ظلم به حقوق فردی خود که قابل قصاص بود، گذشت نمود و هیچ قصاصی نخواست! و بدون هیچ اعتراضی و یا در خواست قصاص، سال‌های از عمر شریفش را در زندان گذراند

«... چند سالی در زندان ماند» (۴۲/یوسف)

در حقیقت یوسف(ع) به خدا پناه برد و پناه داده شد، پناهی که اگر چه ظاهرش زندان بود ولی باطنش آغوش پر مهر پروردگار بود و هر کس به خدا پناه ببرد، عزت می‌یابد. چنانچه سال‌ها گذشت و یوسف(ع) نماینده‌ی ویژه‌ی پادشاه و خزانه‌دار شد: «

پادشاه گفت: او را نزد من آورید، تا وی را خاص خود کنم. پس چون با او سخن راند، گفت: «تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی.» (یوسف/۵۴)»

[یوسف] گفت: «مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار، که من نگهبانی دانا هستم.» (یوسف/۵۵)»

و بدین گونه یوسف را در سرزمین (مصر) قدرت دادیم، که در آن، هر جا که می‌خواست سکونت می‌کرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم.» (یوسف/۵۶)

سرانجام یوسف(ع) به دلیل اینکه عزیز مصر بداند که در نهان به او خیانت نکرده وقتی برای تعبیر خواب ایشان به دنبال او آمدند، به فرستاده‌ی عزیز گفت: «

نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دست‌های خود را بریدند چگونه است؟ زیرا

پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است.» (۵۰/یوسف) و سرانجام زلیخا بر پاکی یوسف (ع) شهادت داد: « اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم، و بی شک او از راستگویان است.» (۵۱/یوسف) و این میزان گذشت و بردباری یوسف (ع) نشان دهنده‌ی میزان درجه‌ی ایمان فردی و استعاده‌ی بالای او به خداست.

۳-۳-۲) استعاده در هنگام قضاوت

آن‌گاه که خشکسالی مصر و سرزمین‌های اطراف آن را فرا گرفت، خاندان یعقوب نیز با کمبود آذوقه مواجه شدند و برای تأمین آذوقه خود برای بار دوم خدمت یوسف (ع) رسیدند و بنا به خواست قبلی ایشان، این بار برادر کوچکتر را نیز آورده بودند. حضرت یوسف (ع) که دلتنگ دیدار بنیامین برادر تتی خود بود تصمیم گرفت که پیمانہ را، در بار کالای او قرار دهد و مجازات او را بر اساس آیین کنعانیان اجرا نماید نه بر اساس آیین پادشاه مصر! بر اساس آیین کنعانیان دزد بازداشت می شد و او را به بردگی می گرفتند و نزد خود نگه می داشتند. حضرت یوسف (ع) نیز به همین صورت عمل کرد و بنیامین را نزد خود نگه داشت.

پس از این ماجرا برادران که می دانستند پدر، فراق بنیامین را نمی تواند تحمل کند از یوسف (ع) خواستند که به جای او یکی از آن‌ها را نزد خود نگه دارد. یوسف (ع) درخواست آن‌ها را شدیداً نفی کرد و فرمود: «

گفت: پناه به خدا، که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم بازداشت کنیم، زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود.» (یوسف/۷۹) بر طبق آیین شما باید همان کسی گرفته شود که پیمانہ در میان رحلش یافت شده و اگر غیر

او را بگیرم به عقیده‌ی شما ظلم نموده‌ام. پس شما چیزی که می‌دانید ظلم است، از من طلب نکنید. ظاهر سخن یوسف(ع) این است که بر اساس نظر شما کسی بازداشت شود که جام در بار او یافت شده و اگر کسی دیگر را بگیرم، این در مذهب شما ستم است و چرا درخواستی می‌کنید که می‌دانید ظلم است؟! باطن سخن این است که خدا، یوسف(ع) را فرمان داده که بنیامین را با در نظر گرفتن مطالبی که فقط خودش می‌داند که چیست نگه دارد و اگر برخلاف فرمان خدا عمل نماید و کسی دیگر را نگه دارد، آن گاه ستمکار خواهد برد. (زمخشری، ۱۴۰۷ق : ۲/۴۹۳). استدلال حضرت یوسف(ع) به ما می‌آموزد که انسان باید در هر امری در زندگی که بر خلاف حکم عقل و شرع باشد به خدا پناه برد تا بتواند به شکل درست تصمیم بگیرد و دچار اشتباه و آراء متشنج نگردد.

پس پناه جوئی حضرت یوسف(ع) به خدا در این ماجرا بیانگر نکته‌ی ظریفی است، ایشان با وجود ظلم‌های فردی که برادرانش ناجوانمردانه در حق او روا داشتند، بعد از سال‌های مدید غربت از دیار و فراق پدر، زمانی که برادرانش دید با بزرگ منشی و سعه‌ی صدر و بدون هیچ شکایت و اعتراضی، آن‌ها را بخشید! در این ماجرا یوسف(ع) با گذاشتن پیمانه در بار بنیامین صحنه‌ای را بازسازی می‌کند به قرینه‌ی اینکه در حقیقت بنیامین دزدی نکرده بود ولی یوسف(ع) او را به بردگی گرفت با هدف اینکه برادران از گناه خود توبه نمایند. اما برادران برای تبرئه خودشان از عمل منسوب به بنیامین گفتند: تعجبی ندارد! اگر او مرتکب چنین عملی شده زیرا برادر بزرگترش هم این سابقه را داشت «... اگر او

دزدی کرده، پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است» (۷۷/یوسف) و مقصودشان یوسف(ع) بود! ایشان متوجه نظر آنها شد ولی در جواب آن‌ها حرفی نزد و این

شماست را در دل نهران داشت؛ در حالیکه از جایگاه بد آن‌ها آگاه بود. (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸ق: ۱۶۷/۳)

۳-۳) استعاذه حضرت موسی(ع)

موسی(ع) از همان بدو تولد در پناه خدا بود؛ آن زمان که فرعون از ترس سرنگونی‌اش دستور داد تمام نوزادان را بکشند خدا به مادرش الهام کرد که موسی را شیر دهد و در صندوقی گذارد و در پناه خدا به دریا اندازد و او توسط فرعون و همسرش از آب گرفته شد و مهرش به دل همسر فرعون نشست و موسی(ع) را به فرزندی خود قبول کردند و او در قصر فرعون منزلت یافت!

پس از آنکه موسی(ع) جوانی برومند شد؛ حضور او در دعوایی موجب قتل غیر عمدی شخص قطبی شد و او از شهر گریخت! خسته و گرسنه به مدین رسید و خدایش را خواند: « پروردگارا، من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم» (قصص/۲۴) و دعایش با دعوت حضرت شعیب(ع) از او مستجاب شد و پناه و منزلت یافت. در اینجا به نمونه‌هایی از استعاذه‌های حضرت موسی(ع) پس از رسالت و در مقابله با فرعون اشاره خواهیم کرد:

۳-۳-۱) استعاذه از اعمال جاهلانه

به دنبال کشته شدن فردی از بنی اسرائیل که قاتل آن معلوم نبود! در میان قوم نزاع شد و هر قبیله، قتل را به طایفه و قبیله‌ای دیگر نسبت می‌داد و خود را تبرئه می‌کرد. آن‌ها برای داوری و حل مشکل، نزد حضرت موسی(ع) رفتند، چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۳۰۲/۱) حضرت

موسی (ع) به امر خدا به قوم خود گفت: گاوی را ذبح کنید. قوم به جای آنکه فرمان آن حضرت را اطاعت کنند به بهانه‌ی اینکه میان پیدا شدن قاتل ناشناس با ذبح گاو پیوندی نیست، در کمال سفاهت به نبی خدا گفتند: ما را به تمسخر گرفته‌ای؟ حضرت موسی (ع) در پاسخ قوم برآشفته نشد و در مقابله به مثل علیه آن‌ها سخن نگفت، بلکه گفت: « پناه می‌برم به خدا که [مبادا] از

جاهلان باشم» (بقره/۶۷) در این کلام، مقصود از «جهل» بی‌خردی در برابر عقل و خردورزی و حلم است، نه نادانی در برابر علم؛ از این رو با علم، قابل جمع است، یعنی ممکن است کسی عالم بی‌خرد و دانشمند فاقد عقل و حلم باشد. زیرا آنچه با استهزا در حین انجام مأموریت الهی و ابلاغ اوامر آسمانی قابل جمع نیست، حلم و خرد است و آنچه لازم آن انجام اعمال نابخردانه و از جمله استهزا در چنان موقعیتی است، جهل به معنای بی‌حلمی و بی‌خردی است، و وقتی کسی چون موسی (ع) پیامبری خردمند بود، مرتکب هیچ معصیتی از جمله استهزاء در مقام تبلیغ نمی‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۷۸ش: ۵/۱۸۸)

اما تأدبی که از جانب آن حضرت ابراز می‌شود، قابل توجه است. نفرمود: من از جاهلان نیستم، بلکه فرمود: به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی در این تنزیه نفس و نفی جهالت از خویش، به خدا پناهنده شد. این گونه سخن گفتن ضمن اینکه می‌تواند مصداقی برای «جدال أحسن» باشد و آنان را به تأمل وادارد تا دریابند که این دستور عاقلانه و حکیمانه است، بیانگر ادبی از آداب الهی انبیاء و نشانه‌ی توجهی آنان به حیل‌ها، ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌های نفسانی است که انسان درمانده و ضعیف، برای رهایی از آن باید به خداوند قوی پناه ببرد و باید لطف و دستگیری حضرت حق را نیز گوشزد کند. این سخن اشاره‌ای است به اینکه گروهی

به جهالت مبتلایند و شاید بنی اسرائیل از آن‌ها باشند، ولی من از آن گروه نیستم؛ گذشته از آن که من اصلاً در مسائل عادی اهل استهزاء نیستم چه رسد به معارف دینی و احکام الهی. (همان، ۱۳۷۸ش: ۵/۱۹۰-۱۸۹) در این ماجرا حضرت موسی(ع) به جای به کار بردن خشونت، آزار زبانی و فیزیکی با قوم خود به خاطر متخلق بودن به اخلاق الهی به خدا استعاذه نمود، چون انبیاء هیچ‌گاه در جهت تربیت و اصلاح مردم از ابزار خشونت استفاده نمی‌کردند.

۳-۳-۲) استعاذه در برابر گزند فرعونیان

حضرت موسی(ع) در هدایت نمودن فرعون که به وجود خدا اعتقاد نداشت، از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. در مقابل، فرعونیان کمر به قتل موسی(ع) بسته و می‌خواستند سنگسارش نمایند و حتی او را به اعدام تهدید نمودند، حضرت موسی(ع) در برابر این تهدید، هیچ ضعفی نشان نداد و از رسالت الهی خود دست برنداشت بلکه با ایمان راسخ و استواری عقیده به انجام رسالت خود پرداخت به رب خود پناه برد، زیرا پناه دادن از شئون ربوبیت است و حضرت موسی(ع) خود را تحت تربیت خدا می‌دانست و به ربی پناه برد که مدبر و مربی اوست. در حقیقت در اینجا هم می‌توان گفت: استعاذه نوعی از توکل به خداست. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۸/۴۹۸-۴۹۷؛ قرائتی، ۱۳۸۳ش، ۱/۲۹-۲۲ و ۸/۱۲۸)

حضرت موسی(ع) با استعاذه از خدا خواست تا او را از شر محیط رعب‌انگیز و تصمیم شوم فرعونیان پناه دهد. «... .. و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از اینکه مرا سنگباران کنید» (دخان/۲۰) حضرت موسی(ع) از «رجم» فرعونیان به خداوند پناه برد. «رجم» چنان که به نظر

می‌رسد در باطن خود، متضمن از بین بردن شخصیت رسول با شایعه‌سازی باطل است و سپس از بین بردن شخصیت و زندگی او به طریقه‌ای که همه‌ی مردم در آن سهیم باشند و خون او به گردن همه‌ی مردم بیفتد ولی او را مجالی برای مطالبه‌ی خون و مجازات کردن قاتل باقی نماند. بنابراین «رجم» دارای دو معناست: رجم با سنگ و رجم با دشنام و توهین که در واقع رجم نخستین نتیجه‌ای از رجم دوم است. بنابراین ممکن است انسان در زندگی روزمره‌ی خود مورد رجم انسان‌ها از نوع توهین و دشنام قرار گیرد، پس می‌تواند از این آموزه‌ی الهی درس گیرد و با خویشتن‌داری در برخوردهای اجتماعی خویش به خدا استعاذه نماید و رفتار مناسبی از خود نشان دهد.

اما تهدیدات فرعونیان تنها به رجم خاتمه نیافت بلکه وقتی فرعون متکبرانه دعوت توحیدی را نپذیرفت و نتوانست با دلیل و برهان، معجزات موسی (ع) را باطل نماید و با او معاوضه کند تصمیم بر قتل موسی (ع) گرفت و باز هم موسی (ع) در برابر این تهدید خطرناک هیچ ترسی به خود راه نداد و به شخص خود و یا به منطق قوت و زور تکیه نکرد (ر.ک مدرس، ۱۳۷۷ ش: ۳۱/۱۳-۳۰ و ۵۴/۱۲-۵۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۲۱-۲۰/۱۷۰) به جای دست برداشتن از دعوت توحیدی و نجات جان عزیز خود با ایمان قوی بر رسالت الهی خود بر جا ماند و در برابر این تهدید حضرت موسی (ع) در مقام استعاذه برآمد و گفت: «

من از هر متکبری که به روز حساب عقیده

ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام» (غافر/۲۷) در این جا موسی (ع) از خصلت «تکبر» به خدایی که رب او و رب آنهاست پناه می‌برد و این سخن از روی ضعف و ترس او نیست بلکه درصدد باطل کردن سخن فرعون است که از

موسی (ع) خواسته بود «...». ... خدای خود را به یاری طلبید» (غافر/۲۶) و ایجاد ترس در وجود اوست. (فضل الله، ۱۴۱۹ق: ۳۲-۳۳/۲۰) و موسی (ع) نه تنها از تکبر فرعون بلکه از هر ستمگر سرکشی دیگری به خدا پناه می‌برد، زیرا تکبر یعنی سرباز زدن از پذیرش حق، به عنوان بدترین نوع استکبار و خود برتر بینی است. (زمخسری، ۱۴۰۷ق: ۱۶۱/۴؛ صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۴۳۴/۲۵) شخص فرعون مهم نیست بلکه خصلت فرعون‌ی یعنی «تکبر» است و باید از آن به خدا پناه ببرد. (قرآنی، ۱۳۸۳ش: ۲۴۳/۱۰) حضرت موسی (ع) با استعاده به خدا و تخلق به اخلاق الهی در حقیقت خود را تسلیم مشیت الهی نمود، خواه کشته شود و خواه نجات یابد. برای او نجات جان مهم نبود بلکه تسلیم شدن در برابر اراده‌ی الهی و راضی بودن به قضای الهی؛ مهم بود و این درس آموزنده‌ای برای انسان است.

نتیجه

استعاده حالتی نفسانی است که سبب آن امور مختلفی همچون: وسوسه و وهم شیطانی، احساس خطر، گناه و اعمال جاهلانه است. استعاده تنها ذکر زبانی نیست بلکه فهم آن و آراسته شدن جسم و روح شرط آن است و استعاده‌ی زبانی سبب و مقدمه‌ای است برای اینکه انسان در مسیر تخلق الهی از آن عبور کند تا مظهریت صفات الهی را نشان دهد؛ چون استعاده از نیت و قلب آدمی نشأت می‌گیرد و سپس در رفتار انسان تجلی می‌یابد. در غیر این صورت، انسان با نداشتن دستاویزهای معنوی و باورهای دینی به خلاء و پوچی درونی می‌رسد، تعادل روحی او به هم می‌خورد و اضطراب و ناامیدی جایگزین آن می‌شود. استعاده، دستاویزی الهی است که انسان را به آرامش می‌رساند و او را در مسیر تخلق به اخلاق الهی قرار می‌دهد و

این همان شیوه و روشی است که انبیاء الهی در شرایط و موقعیت‌های گوناگون پیش گرفته‌اند. بر اساس آیات قرآن، انبیاء در مراحل مختلف زندگی چه سخت و چه آسان با استعاذه به خدا پیش رفتند و همین امر سبب شد تا همواره آرامش قلبی و تعادل رفتاری داشته باشند و از خشونت بپرهیزند. استعاذه انبیاء در موقعیت‌های گوناگون دارای رهیافت‌های مهمی برای زندگی انسان است از جمله: دفع شرور، تخلیق به اخلاق الهی، خویشن‌داری، کسب آرامش، برخورد اجتماعی مطلوب و رفع خشونت. انبیاء استعاذه را به عنوان وسیله‌ای در جهت تربیت یاران و شاگردان خود در راستای تخلیق به اخلاق الهی به کار گرفتند و با رفتار خود آموختند که در همه‌ی شرایط (چه زمانی که به مطلوب خود رسیدند و نجات یافتند، مانند: استعاذه حضرت یوسف(ع) در ماجرای مراوده‌ی زلیخا منجر به موفقیت و بالاترین شأن اجتماعی یوسف(ع) و شکست زلیخا شد. چه در زمانی که با ناکامی دنیوی روبرو شدند، مانند: استعاذه حضرت نوح(ع) که ابتدا نجات فرزندش را از خدا خواست و سپس با استعاذه به آرامش رسید، هرچند فرزندش را از دست داد) باید به خدا پناه برد. استعاذه‌ی انبیاء درس تربیتی برای انسان در جهت تخلیق به اخلاق الهی و مظهریت صفات الهی است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود؛ (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، به تحقیق علی عبدالباری عطیة، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳. ازهری، محمدبن احمد؛ (۱۴۲۱ق)، تهذیب اللغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۴. ابن درید، محمد بن حسن؛ (۱۹۸۸م)، جمهره اللغة، بیروت: دارالعلم للملایین.
۵. ابن سیده، علی بن اسماعیل؛ (۱۴۲۱ق)، المحکم و المحيط الاعظم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دارصادر.
۷. ابن فارس، احمد بن فارس؛ (۱۴۰۴ق)، معجم المقاییس اللغة، قم: دارالکتب الاسلامیه.
۸. اظهري، محمدرضا؛ (۱۳۶۷ش)، (حقیقت استعاذه)، مشکاة، ش ۲۱.
۹. امین، نصرت؛ (۱۳۶۱ش)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان.
۱۰. الهی قمشه‌ای؛ (۱۳۸۰ش)، ترجمه قرآن، قم: فاطمه‌الزهراء.
۱۱. بادکوبه هزاوه، احمد؛ (۱۳۷۷ش)، (استعاذه)، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۲. ثقفی تهرانی، محمد؛ (۱۳۹۸ق)، تفسیر روان جاوید، تهران: برهان.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله؛ (۱۳۷۸ش)، تسنیم، تفسیر قرآن کریم، ج ۵، قم: إسرائ.
۱۴. _____، _____؛ (۱۳۹۵ش)، تسنیم، تفسیر قرآن کریم، ج ۳۸، قم: إسرائ.
۱۵. حسینی همدانی، محمد حسین؛ (۱۴۰۴ق)، انوار درخشان، تهران: کتاب فروشی لطفی.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم دارالشامیه
۱۷. زمخشری، محمود بن عمر؛ (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۸. صادقی تهرانی، محمد؛ (۱۴۰۶ق)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم: فرهنگ اسلامی.
۱۹. طالقانی، محمود؛ (۱۳۶۲ش)، پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین؛ (۱۳۷۴ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ (۱۳۶۰ش)، مجمع‌البیان فی التفسیر القرآن، مترجمان، تهران: فراهانی

۲۲. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی.
۲۳. طیب، عبدالحسین؛ (۱۳۷۸ش)، اطیب البیان فی تفسیرالقرآن، تهران: اسلام.
۲۴. عبدالباقی، محمد فؤاد؛ (۱۳۸۵)، المعجم المفهرس لا ألفاظ القرآن کریم، تهران: اسلامی.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: هجرت
۲۶. فضل‌الله، محمد حسین؛ (۱۴۱۹ق)، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک.
۲۷. فولادوند، محمد مهدی؛ (۱۴۱۵ق)، ترجمه‌ی قرآن، تهران: دارالقرآن الکریم
۲۸. فیومی، احمد بن محمد؛ (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکیبیر للرافعی، قم: موسسه دارالهجره.
۲۹. قرائتی، محسن؛ (۱۳۸۳ش)، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۳۰. قرشی، علی‌اکبر؛ (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامیه
۳۱. —، —؛ (۱۳۷۷ش)، تفسیر أحسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت. ...
۳۲. مدرسی، محمد تقی؛ (۱۳۷۷ش)، من هدی القرآن، مترجمان، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی
۳۳. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد؛ (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر.
۳۴. مصطفوی، حسن؛ (۱۴۳۰ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۵. —، —؛ (۱۳۸۰ش)، تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب.
۳۶. مطهری، مرتضی؛ (۱۳۷۵ش)، سیری در سیره‌ی نبوی، قم: صدرا
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۸. —، —؛ (۱۳۷۵)، پیام قرآن، ج ۷، قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب(ع).